

## ویژه‌سیمین بهبهانی

# فصلنامه گوهران



شماره‌های یازدهم و دوازدهم گوهران در دو جلد منتشر شده، که بخش مهم از جلد اول «ویژه سیمین بهبهانی» است. در این بخش پس از گفت‌وگوی محسن فرجی با سیمین بهبهانی، مقالاتی را از محمد حقوقی، صفدر تقی‌زاده، دکتر محمد استعلامی، پوران فرخزاده، دکتر رضا قنادان، دکتر احمد ابو محبوب، دکتر شاداب وجدی، ناصر زراعتی، پرویز مشکاتیان و... می‌خوانیم.

در بخش ویژه افزون بر اشعاری از خود شاعر، سرودهای دیگران برای ایشان هم (آثاری از مفتون امینی، لعبت والا، سیدعلی صالحی، حسین صفاری دوست، مهین خدیوی، مجید نفیسی و...) جای دارد.

بخش‌های عادی گوهران (شعر ایران: شعرها، نقد و نظر، شعر مهاجر، شعر کلاسیک، ترانه، شعر کودک، شعر جهان؛ در بازار گوهریان؛ اخبار ادبی؛ معرفی کتاب؛ معرفی سایت) صفحات پایانی جلد یکم و کل جلد دوم را گرفته است.

سرمقاله گوهران را شاپور جورکش نوشته است: با عنوان «طراری/هنر شعر، به چه درد می‌خورد؟» با زبانی شورانگیز و واژه‌هایی در سماع، یادآور همان زبانی که در هوش سبز به عرفان و فلسفه و صدا البته به شعر تبدیل شده است. شما هم چندسطری بخوانید لطفاً:

«شعر، هنر هر دم به مرگی مردن است که نیما «بی‌خوبی» می‌خواندش. الیوت «کاتالیزور گونگی» و حافظ «سقف شکافی» تعبیرش می‌کند. آشنایی زدایی، که بستر نوزایی است. شعر، بی‌قراری اراده‌ی آدمی است برای رها شدن از قالب مرده و ترکاندن چارچوب کلیشه شده بعد از طی قرون. بعد از من و تو ماه بسی که در زیبایی شناسی خیام برای تصویر تلخ از سلخ به غره آید از غره به سلخ را مرد ریگ کرده. ره‌ایش از این نگاه تلخ به ماه و شناور شدن در طراوت تصویری تازه از ماه، از می تراود مهتاب.» (ص ۱۶)

غزل «یکی مثلاً این که...» از خانم سیمین بهبهانی، به نقل از گوهران:

همیشه همین طور است:	«به خاک فروخفتند	– اگر کم اگر بسیار –	حواس کجا دارم
کمی به سحر مانده	و خون قلم‌هاشان	چو خنجر و چون سوزن	دقایق معدودی
که دلهره می‌ریزد	به کوی و گذر مانده.»	میان جگر مانده.	به وقت خبر مانده.
درین دل در مانده!	□	□	
چه گونه؟ چه می‌دانم!	چه سرخ و چه عطر آگین	دریچه که روشن شد،	خبر همه وحشت بود؛
یکی مثلاً این که	– شکفته ولی خونین –	امید کرم دارم	سیاهی‌یِ مواجش
«از آن چه که باید کرد	گلی که جدا از بُن	ز کتری‌یِ جوشانی	فشرده چو کابوسی
هزار دگر مانده.»	کنار تبر مانده	که زمزمه‌گر مانده	به پیش نظر مانده.
یکی مثلاً این که	یقین که بر آرد سر	ز چای که می‌ریزم	□
«چه گونه نگه دارم	قیامت از این مجمر	نصیب نمی‌یابم	هجومِ خبر در سر،
امانت یاران را	که در دل خاکستر	خیال پریشانم	هراسِ خطر در دل
به چنگ خطر مانده؟»	هنوز شرر مانده	به جای دگر مانده	چنان که به فنجانم
یکی مثلاً این که	خشونتِ این آزار	پُر از شکرش کردم،	رسوبِ شکر مانده.